

آینه

ایران

فیلترینگ در تراحم با حقوق ملت

● **علیرضا رحیمی، عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس؛** فصل سوم قانون اساسی به‌صورت جامع در اصولی متفاوت حقوق ملت را برشمرده و دولت (به معنای عام) را مکلف به تأمین این حقوق نموده است. حق آزادی بیان یکی از مهم‌ترین این حقوق است. این حق به‌صورت جمعی یا فردی در دنیای معاصر به‌واسطه ایفای نقش رسانه‌ها متجلی و محقق می‌شود و شبکه‌های اجتماعی تحولی نوین در مفهوم و مصداق رسانه ایجاد کرده‌اند... آزادی شهروندان برای انتخاب رسانه مورد نظر خودشان، رقابت بین شبکه‌های اجتماعی را سخت‌تر کرده است. بخشی از نشاط اجتماعی در حوزه رسانه مدیون فعالیت همین شبکه‌ها و آسان‌شدن امکان ارتباطات دویا چندجانبه در همین شبکه‌ها می‌باشد. هر گونه ایجاد محدودیت، فیلترینگ و مسدودکردن شبکه‌های مجازی در تراحم و تقابل با حقوق ملت و شهروندان به شمار می‌آید. در حوادث دی‌ماه گذشته، مقامات امنیتی بخشی از هماهنگی معترضان از طریق شبکه‌های اجتماعی خصوصا تلگرام را عاملی برای فشار بیشتر جهت فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی قرار دادند و این در گام اول به معنای فراموشی زمینه‌های اصلی این دست اتفاقات است... اصل نهم قانون اساسی تاکید دارد که هیچ مقامی حق ندارد به نام تأمین استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین جدید محدود و مخدوش کند. خطاب این اصل مستقیما متوجه مقامات حاکمیتی و تصمیم‌گیرنده است که امکان ایجاد برخی از محدودیت‌ها را بر آزادی مردم دارند... ضرورت دارد سران قوا در اولین جلسه موضوع شبکه‌های مجازی و از جمله تلگرام و در سطحی عام‌تر موضوع رسانه‌های اجتماعی را در دستور کار قرار دهند و با موضوعی واحد از تضییع حقوق ملت جلوگیری نمایند.

معنای فیلترینگ احتمالی

● **عباس عبدی؛** داستان امروز تلگرام در ایران، داستان دیروز رسانه در ایران است. امروز و پس از حدود دو قرن که از ورود اولین رسانه مدرن، یعنی روزنامه به این کشور می‌گذرد، داستان برخورد‌های رسمی با روزنامه، همچنان با رسانه‌های بعدی نیز تکرار شده است و هنوز نیز عده‌ای در سودای تکرار این برخورد با تلگرام هستند. ولی چنین سیاستی نه از روی اعتمادبه‌نفس و عقلانیت، بلکه از روی انفعال و ترس از آینده و بی‌اعتمادی به مردم و جامعه است... از سوی دیگر اشکالات این نوع شبکه‌های مجازی را در ایران زیاد می‌دانم، ولی معتقدم این اشکالات ذاتی آنها نیست، بلکه در ایران عارضی است. به این معنا که با محدودیت‌های بسیار زیاد در صداوسیما و تا حدی مطبوعات، کارکردهای آنها به دوش تحیف (از حیث حرفه‌ای و تعهد روزنامه‌نگاری) و ناتوان این شبکه‌ها منتقل شده و آنها قادر به تحمل این بار نیستند... و‌راحل خلاص‌شدن از ایسن عوارض، بستن و فیلترینگ این شبکه‌ها نیست، بلکه آزادکردن رسانه‌های رسمی از قید‌روبندهای اطلاع‌رسانی باید در دستور کار باشد. البته خیلی ساده‌انگارانه است که گمان کنیم تلگرام را فقط برای عوارض آن مسدود می‌کنند. به نظر بنده فیلترینگ تلگرام فقط یک معنی دارد و آن اعلام ناتوانی سیاسی است.

جمهوری اسلامی

جهت‌اتلاع

● برخلاف سال‌های گذشته که شهرداری تهران از لحظه تحویل سال و در اولین روز فروردین، شعار سال اعلام‌شده توسط رهبری را روی پارچه‌نوشته‌ها به تیرهای برق و سایر تیرهای تبلیغاتی می‌آویخت و موجب لو‌ث‌شدن آن می‌شد، خوشبختانه امسال شهرداری مرتکب چنین اشتباهی نشد. تلویزیون هم که این شعارها را پیوسته بر صفحه شبکه‌هایش به نمایش می‌گذاشت، امسال از زیاده‌روی در این زمینه خودداری کرده و به جای آن گزارش‌هایی در جهت ترویج کالاهای داخلی پخش می‌کند.

کیهان

تبدیل عریسه ترامپ به التماس با خروج ما از برجام

● شاید در نگاه اول، این برداشت تعجب‌آور تلقی شود که «برجام» یکی از اصلی‌ترین موانع گشایش اقتصادی است ولی شواهد فراوانی را می‌توان آدرس داد که نشان می‌دهند موضوع برجام برخلاف ظاهر آن، هسته‌ای نیست بلکه این معاهده با هدف فلج اقتصادی جمهوری اسلامی ایران تهیه و به مردم و نظام تحمیل شده است و مادام که برجام به‌عنوان یک اهرم- پخوانید جنگ‌افزار اقتصادی- در اختیار حریف است، گشایش اقتصادی با دشواری‌های فراوان روبه‌رو خواهد بود؛ ازاین‌رو برای عبور از مشکلات اقتصادی و تحقق شعاری که رهبر معظم انقلاب با هوشمندی بر تپلوی سال ۱۳۹۷ نوشته‌اند، باید این جنگ‌افزار خطر‌ساز را از دست دشمن خارج کرد و اکنون که آمریکا بر عهد خود باقی نمانده و بارها این معاهده را نقض کرده است، مناسب‌ترین زمان و بهترین فرصت برای خروج از برجام و پایان‌دادن به فاجعه خسارت‌آفرینی است که از این رهگذر به ایران اسلامی و مردم این مرز و بوم تحمیل شده است.

politics@sharghdaily.ir

سیاست

آسیب‌شناسی روشنفکری ایرانی در گفت‌وگو با محمدرضا تاجیک

حکایت پردشدگان



ابوالفضل مظلوم‌زاده؛ نطفه جریان روشنفکری ایران بعد از دو حادثه بزرگ جنگ ایران و روس در سال‌های ۱۸۱۸ و ۱۸۲۸ که هر دو به شکست ایران انجامید، بسته شد. نخبگان سیاسی چون عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، تأثیر مدرنیسم در جامعه روسی را در تکنولوژی و جنگ‌افزارهای مدرن به مشاهده نشستند و نخستین جرقه ارتباط فکری و تمدنی با غرب این‌گونه ظاهر شد که «چرا در جنگ با روس‌ها شکست خوردیم؟» جریان روشنفکری ایران هم دقیقاً در همین تحول و تغییر اجتماعی ظهور کرد؛ یعنی ناشی از یک ضرورت اجتماعی بود. ماهیت انتقادی روشنفکر و شخصیت جدابافته او از دیگر اجاقشار جامعه، ساختارهای اجتماعی چون نهاده‌ا، سازمان‌ها، روابط، مقررات و هنجارهای فرهنگی و دینی را تحت‌تأثیر قرار داد و چون محصول دنیای مدرن بود، زوایای جدی با گروه‌های رقیب سنتی گرفت. او که مدیریت اجتماع را متحول می‌کند و تحلیل‌گر اوضاع است و ارانه‌کننده روش‌ها و ایده‌ل‌ها، از س‌وی دولتمردان سیاسی که آنها را زیر سؤال می‌برد، طرد شد که این قصه پرغصه تا به امروز هم ادامه دارد. آنان بیش از آنکه یک انتخاب و تعارف تاریخی باشند، از مبانی سیستم مدرنیسم و توسعه‌اند و بر اعتبار سیاسی دولت‌ها و نظام‌های سیاسی می‌افزایند. حال آیا این پدیده جهان‌شمول و منتقد به طرد سیاسی اجتماعی مبتلا شده است؟ دلیل آن چه می‌تواند باشد؟ و در نهایت چراهل آن چیست؟ محمدرضا تاجیک معتقد است: خود روشنفکر، خود را طرد کرده است و مکرراً تأکید می‌کند از چنبره‌ای که خود درست کرده است، بیرون بیاید و پژواک صدای دیگران نباشد و هرچه می‌گوید، زندگی کند و فاصله‌ای میان عمل و نظر روشنفکر نباشد؛ به میراث تمدنی و اندیشگانی جامعه خود روی آورد. این استاد دانشگاه که بر محور پست‌مدرنیسم به کلیت جریان روشنفکری می‌اندیشد، معتقد است روشنفکر باید پوپولیست باشد؛ نه آنکه صفت پوپولیست را برای او منفی بدانند، بلکه معتقد است با حذف آن، چیزی از روشنفکر باقی نمی‌ماند.

می‌شود، شناخته و پذیرفته شوند، یک معضل اجتماعی تلقی می‌شوند؟

درباره این سؤال سه رویکرد را می‌توان برجسته کرد؛ یک رویکرد قدرت و تسلط بر گفتمان مسلط است. طبیعی است که قدرت و گفتمان مسلط هیچ‌گاه سر سازگاری با روشنفکری را که بر قدرت بوده، نداشته است. روشنفکر نیز براساس یک آموزه مرسوم و مآلوف، هویت خود را بر قدرت تعریف می‌کرده است، نه در قدرت. روشنفکری که در درون قدرت قرار می‌گرفت، فرضش این بود که از هویت روشنفکری خود عبور کرده و خود عمارت روشنفکری خود را ویران کرده است و به مقتضیات قدرت تن داده است؛ بنابراین برای روشنفکر خصیصه و ویژگی بر قدرتی را تعریف می‌کرده‌اند. این خصیصه به مذاق و ذائقه گفتمان‌های مسلط جامعه خوشایند نبوده است؛ بنابراین روشنفکر را عمدتاً به صورت یک مزاحم و معضل می‌دیده‌اند و تمام روایت

این نیست. این حاکمیت روی دیگری هم دارد. روشنفکر ما در ۱۵۰ سال گذشته نه به‌مثابه یک کلید که به‌مثابه یک قفل نقش‌آفرینی کرده است. بیش از آنکه به‌عنوان یک راه بروز رفت از مشکلات جامعه‌پز و ظهوری داشته باشد، به‌مثابه یک در و دروازه

بروز و ظهور کرده است. دیری است که روشنفکر ما به شکلی واقعیت‌های جامعه را در پستوهای بحث‌های نظری خودش پنهان کرده است و حقایق جامعه بی‌ان و حضور آنها رقم می‌خورد؛ بنابراین براساس یک فراز، روشنفکری که نتواند جزئی از راه‌حل مشکلات جامعه خودش باشد، به طور فزاینده‌ای به جزئی از مشکلات تبدیل می‌شود و خود درد بی‌درمان می‌شود و به تعبیر لکانی، ما را دچار وسوسه تأویل می‌کند و ما که به دنبال زرقا و عمق می‌گردیم، هر امری را چنان در آسترهای تودرتوی نظری می‌پیچانیم که حقیقتاً کم می‌شویم و واقعیت‌ها را نمی‌بینیم و در این چنبره نظری گرفتار می‌شویم. پس این نقش را جریان اصلی روشنفکری ما نتوانسته ایفا کند.

مسئله سوم این است که روشنفکر ما همواره تلاش کرده است از ورای کتاب و نگاه دیگران به جامعه‌اش نگاه کند، به قول ژیلوس نایبر، روشنفکران جهان سوم هرگاه که خواستند مشکلی را برای جامعه حل کنند، آن را از ورای کتاب دیگران نگریسته‌اند؛ پس روشنفکران ما گاه از منظر سوسیالیستی، مارکسیستی، پسامارکسیستی، لیبرالیستی، ناسیونالیستی، گاه از منظر مدرنیستی و گاه پست‌مدرنیستی تلاش کرده‌اند به جامعه نگاه کنند و از همان منظر تجویز و تدبیری داشته باشند. حال در اینجا چه اتفاقی افتاده است؟ حاصل، تضاد بین تکست و کانکتست یا یک نوع ناهمخوانی بین آنهاست.تکستی که روشنفکر ما نوشته است، مطابق با زمینه و بستر نیست. مقتضیات جهان ما چیز دیگری است. چون این اتفاق نیفتاده، دیالوگی میان تکست و کانکتست برقرار نشده است. این کانکتست، تکست را طلب نمی‌کند و به‌اصطلاح پس می‌زند و این مشکلی است که باید مرتفع شود.

به قول مرحوم شریعتی: جلال آل‌احمد را دیدم؛ لباس شیکی پوشیده بود، کراوات، کفش واکس‌زده و پالتو روی دست و موهایی ژل‌زده، به او گفتم کجا می‌روی؟ گفت: چون ظهر است و کارخانه‌ها در حال تعطیل‌شدن، کارگران به قهوه‌خانه‌ها می‌آیند و می‌خواهم آنان را آگاه کنم. گفتم: به محض اینکه به قهوه‌خانه بروی، متوجه می‌شوند که در دنیای اجتماعی نیستی، در عالم و دنیای آنان نیستی. همین‌طور که تو را متوجه نمی‌شوند، با ظاهر تو نیز رابطه‌ای برقرار نمی‌کنند. این اتفاق می‌افتد که عالم روشنفکران و توده‌ها با یکدیگر کاملاً متفاوت است. جامعه دارای مشکلاتی است که هرروزه با گوشت و پوست خود احساس می‌کند، و روشنفکر ما در دنیای انتزاعی و تجریدی به سر می‌برد و از آن دنیا به دنیای انضمامی انسان‌ها نگاه می‌کند. دنیای انضمامی انسان‌ها با دنیای انتزاعی روشنفکران نمی‌تواند رابطه معناداری برقرار کند؛ اینجاست که روشنفکر به‌عنوان یک معضل اجتماعی تلقی می‌شود.

روشنفکرانی که هویت خود را «بر قدرت» تعریف می‌کنند، چندان در عالم سیاست پذیرفته‌شده نیستند و به‌مثابه دگر (other) معنی می‌شوند، نه به‌مثابه خودی (same). پس به‌مثابه other طرد سیاسی را شامل می‌شود که exCologne inlogne خواهد بود، نه Cologne inlogne

روشنفکر، مردم و قدرت سیاسی کدام را برجسته‌تر می‌بیند؟

شاید روشنفکرانی که هویت خود را «بر قدرت» تعریف می‌کنند، چندان در عالم سیاست پذیرفته‌شده نیستند و به‌مثابه دگر (other) معنی می‌شوند، نه به‌مثابه خودی (same). پس به‌مثابه other طرد سیاسی را شامل می‌شود که exCologne خواهد بود، نه Cologne in. با این تعابیر شما در درون گفتمان مسلط جایی برای فعالیت و تنفس ندارید و بیرون از آن قرار می‌گیرید. این مقوله همیشه بوده و اکنون نیز این‌گونه است. اما در فراسوی آن چهره دیگری نیز وجود دارد که درباره آن کمتر صحبت خواهیم کرد. به نظر بنده یک نوع انفعال سیاسی و نوعی طرد سیاسی توسط خود روشنفکر اتفاق افتاده است؛ همچون کسی که خود را از ساحت سیاست به بیرون پرتاب می‌کند؛ سیاست را به سیاست‌ورزان و اربابان قدرت وامی‌گذارد و می‌گوید: چنان‌چست جایی عرصه کنشگری ما نیست، بلکه در حوزه نظری و معرفتی است که می‌توانیم در آن بازی داشته باشیم. پرهیز از عرصه سیاست را جزء لوازم و ویژگی‌های روشنفکری محسوب می‌کند و حضور در آن فضا را برای جنبه هویتی خود مشکل‌آفرین می‌داند.

این مسئله بعد دیگری نیز دارد؛ خیلی از روشنفکران ما دچار نوعی خودمودی سیاسی شده‌اند؛ نه لزوماً خود را از ساحت سیاست پرتاب کنند و خودشان موجب حنف خودشان شوند؛ زیرا بر این نظرند که از رهگذر سیاست نمی‌توان تغییری ایجاد کرد؛ بنابراین باید برویم و روزه دیگری برای عبور پیدا کنیم و در دیگری بشاشیم و رویکرد دیگری را ساماندهی کنیم؛ چون هر جای این سیاست که وارد

می‌شویم شوکی ایجاد می‌کند و روزنه‌ها را می‌بندد. اینها دست به دست یکدیگر داده است تا آنچه شما طرد سیاسی نام می‌گذارید، شکل بگیرد.

آیا این طرد سیاسی غیر از حاکمیت و گفتمان مسلط توسط مردم نیز به شکلی صورت گرفته است؟

به‌طور ضمنی بله. از این جهت که توده‌ها ممکن است در مورد طرد سیاسی روشنفکران کتاب‌ها ننویسند و سخنرانی‌ها نکنند یا مواضع شفافی را اعلام نکنند، اما اینکه در کنش سیاسی و اجتماعی منتظر روشنفکران نمی‌مانند و آنها را آوانگارذ خودشان قرار نمی‌دهند، معنایش طرد سیاسی است؛ یعنی توده‌های مردم به این نتیجه رسیده‌اند که برای حرکت‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی خودشان ضرورتاً منتظر آوانگاردی به نام روشنفکر نیستند تا نوع راه‌رفتن را به آنان بیاموزند و ره بنمایانند؛ توده‌ها خود حرکت می‌کنند

و ایده‌هایشان به تعبیر فوکو به‌مثابه حوادث و رخادهای زمانه شکل می‌گیرد و روشنفکران همین رخدهایی را که تجلی ایده‌های مردم در صحنه است به سخره نظری و تئوریک می‌کشند تا تعریفی از آن داده باشند؛ به این معنای خاص می‌توان از طرد سیاسی توسط مردم سخن گفت.

در مورد تناسب کاروبار روشنفکری با مسئله طرد سیاسی- اجتماعی؛ کسانی چون ادوارد سعید و مانهایم برای روشنفکران نقش رهبری و نمایندگی مردم قائل‌اند. هابرماس معتقد است روشنفکر باید به حقوق پاپمال‌شده پیردازد و هایک آنان را به حوزه فکرسازی محدود می‌کند. در مقابل متفکران پست‌مدرن چون لوبتار و فوکو می‌گویند عمر روشنفکری که به نمایندگی بشسر در تبلیغ حقایق کلی سخن می‌گفت، پایان یافته است. فراسوی این نظرها شما مسئله نقش روشنفکران و طرد سیاسی- اجتماعی روشنفکران در جامعه ایرانی را چگونه تحلیل می‌کنید؟

وضعیت جامعه ایرانی نه وضعیت مدرن است و نه پست‌مدرن؛ نه می‌توان در قالب مفهومی مانهایمی به تعریف روشنفکر ایرانی پرداخت و نه قالب مفهومی هابرماس، فوکو و لیوتاری. نه به یک فضای ایستمی مدرن و نه وضعیتی کاملاً پست‌مدرن دست یافت. این دو بیراهه‌رفتن است؛ یعنی تلاش برای اینکه جامه مفهومی اندیشه‌ورزان غربی را بر تن روشنفکر ایرانی کنیم. باید تلاش کنیم که بینیم بالاحزه در جامعه ایرانی با مقتضیات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی و مذهبی ما روشنفکر را چه می‌نایم و چه انتظار داریم و در کجای فرماسیون اجتماعی ما قرار می‌گیرد، رابطه‌اش با بقیه طبقات اجتماعی چیست و آیا می‌توانیم وظیفه آگاهی‌دهندگی را به او واگذار کنیم یا می‌توانیم وظیفه گفتمان‌سازی و هرزموئی‌کردن آن را به او واگذاریم یا حتی می‌توان او را به‌عنوان یک آوانگارذ کنش‌ورزی فرض کنیم که خود هدایت حرکت‌های بزرگ اجتماعی را متقبل می‌شود و به‌مثابه رهبری جلسه می‌کند و می‌تواند توده‌ها را به مسیری روان کند؟ یا نه، بالاخره نیازمندیم مجموعه‌ای از اینها را در ایران امروز به روشنفکر ایرانی واگذار کنیم و افزودن بر او، از روشنفکر ایرانی می‌خواهیم مشکل‌های جدی‌ای که از انسان ایرانی، انسانی ناندیشیا ایجاد کرده را مرتفع کند. دیری است که باب تفکر در جامعه ما بسته شده و نهال اندیشگی در میان ما نرویده است و ما را به‌طور فرازونرزی به سوی پوپولیسم مغرطی پیش می‌برد و باید پرسید: روشنفکر ایرانی چگونه می‌تواند این مشکلات را حل‌وفصل کند و چگونه می‌تواند در بطن و متن جامعه حضور داشته باشد و بتواند هم نقش روشنفکر خاص را بازی کند و هم یک روشنفکر عام را؟ اینکه به‌عنوان روشنفکر عام بخواد نقش‌آفرینی کند و تمامی اقشار جامعه را در پس خودش روان کند، مشکل است، به‌ویژه در زمانی‌ها که روشنفکر در هیبت و هویت روشنفکر خاص ظهور می‌کند و اگر بخواد به صورت خیلی مشخص به مخاطب خیلی خاص بپردازد، وجهه عمومی خودش را از دست می‌دهد.

شاید ما باید جغرافیای مشخصی بین روشنفکر خاص و روشنفکر عام ایجاد کنیم؛ نه چنان عام که خاص را فراموش کند و نه چنان خاص که عام را. در میان این دو باید فضایی ایجاد کنیم که روشنفکر بتواند جغرافیای کنشگری خودش را قرار دهد. شاید باید به این بیندیشیم و از قالب‌های مفهومی و نظری عبور کنیم. به نظر بنده این مفاهیم و تعاریفی که روشنفکران ما دارند، تعریف خاص برای جامعه‌ای خاص است؛ جامعه‌ای که مدرنیته آن با رشنالیسم و تجربه کرده است و مدرنیته آن با رشنالیسم و خرد‌خودبنیاد نقاد بوده است و با اندیشه‌های دکارت، کانت، هگل، مارکس و از سوی کسانی همچون منتسکیو خون‌گرم شده و با آنها رشد کرده است؛ روشنفکران ما مدرنیته آن هم‌راه با نوعی سکولاریسم و مدرنیته آن هم‌راه با هیومنیزم بوده است. حال آیا ما می‌توانیم مدرنیت‌های ایرانی به همراه سکولاریسم، رشنالیسم و عقلی که جایگزین دین می‌شود، داشته باشیم؟ آیا می‌توانیم چنین تجربه‌ای را داشته باشیم و روشنفکران را همان‌گونه ببینیم که در کانکتست مدرنیته متبلور می‌شود؟

ادامه از صفحه ۱۵

ادامه از صفحه اول

کره‌شمالی؛ مقدمه فشار بر ایران

او تهدید کره‌شمالی را دستمایه فرستادن سیگنال به کشورهای همسایه این کشور قرار داده و بنا دارد هزینه تأمین امنیت منطقه را از خود کشورهای منطقه دریافت کند. البته آمریکا حمایت اتکابی و استراتژیک خود را از این کشورها خواهد داشت. این عملکرد ترامپ در کنار تهدید جدی نظامی علیه پیونگ‌یانگ، سبب شد رهبر این کشور خود را تنها بیابد و به طور رسمی خواستار مذاکره با ایالات متحده شود. «اون» می‌داند باید به سه محدودیت‌ها در تکنولوژی موشکی و هسته‌ای خود تن دهد. البته نتیجه این مذاکرات احتمالی، بستگی به رفتار «اون» خواهد داشت که چه امتیازهایی از آمریکا بخواد و در سوی مقابل، آمریکا و غرب تا کجا به این خواسته‌ها تن دهند. حتی در داخل آمریکا نیز سازمان‌های امنیتی و نظامی از این دیدار و مذاکره ابراز نگرانی کرده‌اند. اگر مسئله کره‌شمالی حل شود و نگرانی‌های جهانی و منطقه‌ای برطرف شود، دست‌آورد بزرگی برای ترامپ به شمار خواهد رفت. اگر به نتیجه نرسد، این نگرانی پابرجا خواهد ماند و آمریکا باید تصمیمات دیگری در مواجهه با کره‌شمالی اتخاذ کند. نکته بسیار مهم در این تحولات بین‌المللی این است که اگر این مدلی که کره شمالی به استفاده از افزایش فشار و تهدید کره‌شمالی را وادار به مذاکره کرد، به نتیجه برسد، شیوه عملی برای او خواهد بود تا فشار خود را بر سر ایران متمرکز کند؛ چراکه نگاه امنیتی آمریکا بعد از کره‌شمالی متوجه ایران است. بدون تردید موفقیت ترامپ در فرایند این مذاکرات، موجب تمرکز فشارهای آمریکا بر ایران خواهد شد و سعی خواهد کرد با استفاده از دستاوردهای این پیروزی یک موضع سخت‌گیرانه‌تر در قبال ایران اتخاذ کند. با کادر جدید دستگاه سیاست خارجی آمریکا، ایران بیش از هر زمانی نیازمند هوشیاری و وحدت نظر استراتژیک در سیاست خارجی خواهد بود.

پیچیدگی‌های دیدار ۳ همسایه

برای ایران مهم است که در سوریه و عراق، نظامی مانند رژیم صدام تحت نفوذ مخرب عربستان ایجاد نشود تا به‌جای تبادل و بهره‌مندی دوجانبه و چندجانبه با ایران، ایجاد تنش، تهدید و تبلیغات زیان‌بخش و منزوی‌سازی ایران در منطقه نکند؛ ضمن آنکه به نفوذ فرهنگی، اقتصادی و قومی عربستان احترام بگذارد. اما آنچه برای روسیه مهم است، حفظ تنها پایگاه باقی‌مانده از میراث شوروی در مدیترانه در منطقه لاذقیه است. اکنون که خرس خسته و ثروتمند روسیه با منابع انسانی، علمی، صنعتی و نظامی بسیار از خواب زمستانی طولانی برمی‌خیزد، می‌کوشد نشان دهد که بار دیگر در میان همسایگان و طرف‌های بازگانی مهم خود در جهان شامل سوریه، ترکیه، ایران، عراق و لبنان جایگاه درخ‌ور اعتنایی دارد. اما نیروهای ذی‌نفع منصرف به این کشورهای سه‌گانه نیستند. آمریکا که هم‌اکنون حضور نظامی و کنشی هواییما‌بر در منطقه دارد و در سواردی با حمله هوایی چکنده‌ها و به‌پهادهایش خودی نشان داده است نیز نسبت به این منطقه و ظاهراً هیچ منطقه‌ای بی‌نظر نیست، به‌ویژه دوتالده ترامپ که متان دیدارشان در شاهزاده محمد بن‌سلمان چرتکه خود را نیز همراه دارد تا ببیند از این بازار بالقوه چه چیزی نصیبش می‌شود؟ اما آمریکا نفع استراتژیک مهم‌تر در منطقه دارد و آن حمایت از امنیت اسرائیل است. اتفاقاً همین نکته، گره و مشکل کار است. ایران با وجود تأکیدها برانجام‌تیک به تدر حمله به هیچ کشوری پیش‌قدم نخواهد شد، بر سر موضوع موشکی با غرب و اعراب، اختلاف دارد. غرب تنها سلاح مهم تدافعی ایران را که از انواع هوایماهای پیشرفته آمریکایی که در اختیار مشتریان عرب قرار دارد نیز محروم است، ته‌اجمی نمی‌نامد و حتی می‌زند. تصور می‌رود اسرائیل از برخی تهدیدهای منطقه‌ای نیز ناراضی نباشد؛ زیرا از آن به‌عنوان بهانه‌ای برای تداوم برنامه‌های خود و پذیرفتن قطع‌نامه‌های شورای امنیت سود می‌برد. اما چنین سیاستی می‌تواند برای او خطرآفرین نباشد. اکنون که ولیعهد عربستان مانند مصر، اردن، امارات، قطر و البته ترکیه بر سیاست دوکشوری در فلسطین و اسرائیل تأکید کرده و ایران نیز از طرفی در امضای اعلامیه کنفرانس سران کشورهای اسلامی در استانبول حضور داشته است، هدف انتقادهای بازیکران منطقه قرار دارد و روسیه نیز درباره تهدید ایران هشدار داده است. اروپا نیز مانند آمریکا با وجود نرمش بیشتر درباره اجرای مفاد برجام، در انتظار مشارکت ایران در اقدامی جمعی برای پایان‌دادن به ناامنی منطقه و به‌ویژه کشتار و آوارگی مردم بی‌پناه سوریه است و البته روی عضویت ترکیه در ناتو نیز حساب می‌کند. نقش ایران هنگامی می‌توانست بارز و مؤثرتر باشد که موانع مذاکره، تبادل‌نظر و کاستن از مخاطرات آمریکا برطرف کند و حضور فعال‌تری در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای برای خود ایجاد کند. اکنون زمان آن است که ایران مزایای نسبی خود را در منطقه تثبیت کند.